



کاری که فقط برای خدا باشد، خودش عامل مراقبه و جلوگیری از ارتکاب گناه می‌شود

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: یکی از مراحل که اولیاء خدا در باب مراقبه بیان می‌کنند، این است که مراقب باشید کار را برای خدا انجام بدهید.

آیت الله قرهی در درس اخلاق خود گفت: یکی از مراحل که اولیاء خدا در باب مراقبه بیان می‌کنند، این است که مراقب باشید کار را برای خدا انجام بدهید. چون کار برای خدا، هم خودش مراقب شماست و هم عامل می‌شود که شما همیشه مواظب باشید.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله قرهی در جلسه دویست و نود و سومین درس اخلاق خود که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد، بیاناتی فرموده که متن آن در ذیل می‌آید.

هم قصه نانموده دانی، هم نامه نانوشته خوانی!

در جلسات گذشته، بیان کردیم: یکی از راه‌های مراقبه، این است که انسان بداند، پروردگار عالم، چه در خلوت و چه در جلوت، دارد او را می‌بیند و همیشه در محضر ذوالجلال و الاکرام است. اگر این مطلب، با معرفت به وجود بیاید و باور قلبی داشته باشد که حضرت احد دارد من را می‌بیند؛ طبیعی است انسان دیگر هیچ موقع گناه نمی‌کند. به قول اولیاء خدا وقتی بیان فرمود: «وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» [1]؛ یعنی خدا حتی فکر را هم دارد می‌خواند. البته طبیعی است در مورد حضرت حق، بیان می‌شود: هم قصه نانموده دانی، هم نامه نانوشته خوانی؛ پس وقتی ما هنوز هیچی نمی‌دانیم، حضرت حق می‌داند ما می‌خواهیم چه کار کنیم. اما از باب این‌که ما مخلوقیم و با محسوسات و ملموسات سر و کار داریم، لذا اولیاء خدا بیان فرمودند: معنی «وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، این است که بدانید خدا فکرتان را هم دارد می‌خواند. پس معلوم است که اگر کسی این دید را داشت، نه تنها گناه نمی‌کند، بلکه فکر گناه هم دیگر نمی‌کند. چون می‌داند ذوالجلال و الاکرام، فکر او را هم دارد می‌خواند و حال او متغیر می‌شود.

ذکر «دو ملک»!

همان‌طور که در این جلسات بیان کردیم، مرحله بعدی مراقبه، این است که بداند ملائکه الهی دارند او را می‌بینند. یک مرتبه از یکی از اولیاء خدا نسخه ای خواستیم، ایشان فرمودند: ما که نمی‌توانیم خدا را ببینیم، باور هم نمی‌کنیم که خدا، ناظر است، اما همیشه باید این را یادمان باشد که ملک دارد می‌بیند، به خاطر همین، مدام این ذکر را بگو: دو ملک! دو ملک! دو ملک! یعنی به نام ذکر، متوجه باش که دو ملک دارند تو را می‌بینند و روی دوش تو هستند تا اعمال را ثبت و ضبط کنند - برای ما خیلی جالب بود که ایشان تعبیر به ذکر کردند و اوایل می‌فرمودند: این ذکر (دو ملک! دو ملک! ...) را خیلی بگو و بعدها فرمودند: هر آن گاهی بگو که حالا بحث مفصل آن را بیان می‌کنم که چه کسی بود و چه چیزی فرمود - آن ملائکه‌ای که حضرت باقرالعلوم (ع) می‌فرمایند: «أَنَّ الْمَلَائِكَةَ خِدَامُ الْمُؤْمِنِينَ» [2]؛ یعنی اگر مؤمن باشیم، همین ملائکه، خادمان ما می‌شوند! اما ما عوض این‌که یک کاری کنیم که ملائکه، بالجد خادم باشند؛ برعکس، مراقب ما هستند و ما باید خجل باشیم که در مقابل آن‌ها گناه کنیم. پس یکی از مراحل دیگر، باور به وجود ملائکه الهی است.

فردای قیامت، اعضاء و جوارح، گناهانی را هیچکس نفهمیده بود، برملا می‌کنند!

مرحله سوم، این است که بدانید در وجود خودتان، ستون پنجم است. چون فردا اعضاء و جوارح خودتان، حسب فرمایشات قرآن کریم و مجید الهی، علیه خودتان شهادت می‌دهند و این، دیگر خیلی دردناک است. از ماست که برماست! من با دست گناه بکنم که به ظاهر لذت ببرم، اما او بر ضد من شهادت دهد. به این مطلب هم که بیان کردیم لذت ظاهری ببریم، دقت کنید؛ چون اگر حقیقی بود که از بین نمی‌رفت. اگر چیزی لذت داشت، لذت آن هیچ موقع از بین نمی‌رود. لذا وقتی می‌بینید که گاهی انسان به لطف خدا، دیگر خودش از گناه، بدش می‌آید و از اسم گناه هم حالش به هم می‌خورد؛ معلوم است که آن زمان هم نعوذ بالله مشغول به گناهی بوده که حالا از یکی از اعضاء بدن او سر زده است. پس آن مطلب، لذت بخش نبوده؛ چون آن چیزی، لذت بخش است که اولاً لذت آن، دائمی باشد و ثانیاً بعد از مدتی از آن، تنفر پیدا نکند. شاید این سؤال در ذهن مبارکتان بیاید که پس چرا کسانی که مثلاً در غرب مدام دارند با اعضاء و جوارحشان گناه می‌کنند و در کثافات غوطه‌ور هستند و یک عده را هم با خودشان به لجن‌زار گناه می‌کشند؛ متنفر نیستند؟! در جواب باید گفت: اتفاقاً آن‌ها هم متنفر نمی‌شوند. آن لحظه ای که دیگر ملک الموت می‌آید و در حال سكرات هستند، حال آن‌ها هم از گناه به هم می‌خورد؛ چون روایت داریم: شیطان هر کس (که با ابلیس فرق می‌کند) می‌آید و جلوی او می‌خندد! پس معلوم می‌شود آن‌ها هم متنفر می‌شوند. لذا اگر لذت، یک لذت دائمی بود؛ اولاً نباید طعم این لذت از زیر زبان او بیرون برود، ثانیاً نباید به تنفر تبدیل شود. لذا این لذائذ را لذائذ ظاهریه می‌گویند؛ یعنی ظاهرش، لذت دارد، ولی بعد، دیگر از آن، بدش می‌آید.

سومین مطلبی هم که دلیلی بر این است که این لذت‌ها، لذت حقیقی نیست و لذائذ ظاهریه است؛ این است که هر کسی باشی (به جز مع‌الأسف آن کسانی که زانیه هستند که البته آن‌ها هم یک مطلبی برای برون‌رفت از این قضیه دارند) و در هر دینی باشی (یعنی نه فقط مسلمان، بلکه هر دینی که داشته باشی)، وقتی برای اولین بار، گناهی را انجام می‌دهی، بعد از این‌که گناه را انجام دادی، از خودت بدت می‌آید و این، استثناء ندارد (البته به جز آن استثنائی که در ابتدا بیان کردم که دلیل آن هم، نطفه است). لذا دیدید وقتی انسان خدای نکرده نعوذ بالله خطایی می‌کند و گناهی انجام می‌دهد، بعداً خودش از خودش حالش به هم می‌خورد. مگر این که دیگر مدام آن گناه را انجام بدهد و به تعبیر روایت «تَكْتَنُ سَوْدَاءً» [3] یعنی نقطه‌های سیاه زیاد شود و قلبش پر از سیاهی شود که

آن موقع دیگر هیچ چیزی برایش مهم نیست. اما اگر برای اولین بار انجام دهد، بعدش متنفر می‌شود.

لذا در بحث مراقبه، باید بدانیم که اعضاء و جوارح هم علیه انسان شهادت می‌دهند. به خصوص در فردای قیامت می‌گویند: این لذایذی که چشیدی، کجاست؟! پس چهارمین مطلب در مورد این که این لذایذ، حقیقی نیستند، این است که فردای قیامت دیگر همه، ولو «أئمة الکفر» (یعنی آن‌هایی که به تعبیری، خودشان این بساط را پهن کرده اند، آن‌هایی که خودشان ماهواره درست می‌کنند، آن‌هایی که خودشان باعث می‌شوند جوان‌ها به سمت گناه بروند، انسان‌ها را به دور شدن از انسانیت دعوت می‌کنند و آن‌ها را به لجن‌زار گناه می‌کشانند. لذا در این‌جا دیگر استثنائی ندارد و ولو زانیه هم استثناء نیست)، متوجه می‌شوند که لذت‌ها زودگذر بود و به تعبیری اصلاً لذت نبود؛ چون همان‌طور که بیان کردیم: لذت حقیقی، ماندگار است و از بین رفتنی نیست و فردای قیامت، همه، این را درک می‌کنند.

برای همین می‌گویند: باید خیلی مراقب بود؛ چون همین اعضاء و جوارح، فردای قیامت، علیه انسان شهادت می‌دهند و به تعبیر عامیانه در حق خود ما، نامردی می‌کنند. مثلاً وقتی انسان با این دست، گناه کرد و علیه دین، علیه اسلام، علیه ولایت حضرات معصومین و علیه ولایت فقیه، قلم زد، یا با این دست و قلم، کسی را بی‌جا نقد کرد، نفی کرد، رمان‌های نعوذبالله مستهجن نوشت و یک عده از جوان‌ها را به گناه کشاند و یا با این دست اختلاس و دزدی کرد و ...، این دست علیه او شهادت می‌دهد. لذا با این که چه در زمان زنده بودن او و چه بعد از مرگش، هیچ کس متوجه نشده، اما فردا همین عضو علیه او شهادت می‌دهد! حالا شهادت دادن به کنار، این مطلب دیگر خیلی عجیب است که خود این دست، فردای قیامت، داد می‌زند و اعلان می‌کند: من گناه کردم و به ناموس دیگران دست درازی، پس آن لذت کجاست؟! یعنی تازه معترض است که چرا با من، این کار را کردی؟!

پس اعضاء و جوارح هم سومین مراقبان ما هستند. شنیدید می‌گویند: انسان حتی به رفیق خودش هم نمی‌تواند اعتماد کند، حالا جدی اگر انسان، متقی نشود، باید بداند به اعضاء و جوارح خودش هم نمی‌تواند اعتماد کند. خلاصه اگر امروز کسی نفهمد، فردا که پرده بالامی رود، انسان می‌خواهد چه بکند؟! لذا خیلی به دست اعتماد نکن. به این شکمت که مدام از خوردنی‌های مختلف به او می‌دهی، اعتماد نکن! (این شکم بی‌هنر پیچ پیچ / می‌خورد و کار ندارد به هیچ). به زبان اعتماد نکن. به گوشت اعتماد نکن که ترانه ای مبتذل، غیبت‌ها، تهمت‌ها و ... بشنوی. به چشمت اعتماد نکن و ... چون همه این اعضاء و جوارح به سخن درمی‌آیند و علیه تو شهادت می‌دهند!

کل هستی، مراقب ماست!

یکی از ناظرهای دیگر که انسان باید بداند مراقب هستند، کل هستی است. لذا ولو در خلوت، نعوذبالله گناه کنیم؛ حتی آن مکان، شهادت می‌دهد. کما این‌که روایت داریم: در هر مسجدی رسیدید، دو رکعت نماز تحیت برای آن مسجد بخوانید؛ چون فردای قیامت آن مسجد شهادت می‌دهد که شما دو رکعت نماز خواندید. لذا اگر بناست آن مکان برای عباداتی که کردیم، شهادت بدهد، باید بدانیم برای این‌که ما در آن، نعوذبالله گناه کردیم هم شهادت می‌دهد.

ناله مکان گناه!

در یک روایتی است - که از تمام وجوه علم حدیث‌شناسی، اعم از باب سندی، علم الدرايه و علم الرجال، بسیار عالی و متقن است و به فضل الهی در آینده، آن را بیان می‌کنم - که روایتش، واقعاً وحشت‌آور است و تن را می‌لرزاند، می‌گوید: وقتی انسان در مکانی که اتفاقاً آن مکان، قبلاً طهارت‌گاه بوده، گناه می‌کند؛ آن مکان، چنان ناله می‌زند که دوست دارد زمین باز شود و او را در خودش ببلعد. لذا اگر امر ذوالجلال و الاکرام نباشد، زمین، این کار را می‌کند. حالا بعضی‌ها این مطالب را مسخره می‌کنند که اصلاً مهم نیست. کما این که بیان کردم: اگر زمانی می‌گفتند یک جسم کوچک می‌آید که انسان به وسیله آن، با کسی که آن طرف دنیا است، حرف می‌زند و همدیگر را می‌بینند؛ همه می‌خندیدند و مسخره می‌کردند. امروز معما حل شده و دیگر همه تلفن همراه دارند و می‌دانند. حالا این مطالب هم همین است. لذا فکر نکنید این مطالب، مطالب معنوی است. البته معنوی هم هست اما علمی نیز می‌باشد ولی بشر هنوز به این مطالب علمی نرسیده که زمین چیست و ...

یک نمونه از آن را که همه شما شنیدید و دیدید، همان بحث شهادت آب است. وقتی آن فرد ژاپنی، اسمائی مثل عیسی‌بن‌مریم را می‌گفت، مولکول شش ضلعی آب خودش را حفظ می‌کرد و به همان زیبایی باقی می‌ماند و حتی زیباتر هم می‌شد، اما همین که ترانه‌ها، حرف‌های رکیک و ... بیان می‌شد، وضع مولکول‌های آب تغییر می‌کرد. حالا شما به من نشان بدهید که چگونه می‌شود تا می‌گویید: بسم الله الرحمن الرحيم، حالات مولکول آب نه تنها تغییری نمی‌کند، بلکه تازه نورانیت بیشتری هم پیدا می‌کند؟! این که می‌دهند مثلاً بر روی آب، حمد بخوانند که بزرگان این کار را می‌کردند، برای چیست؟! این نوری که می‌دهد، کجاست؟! من که نمی‌بینم! یا این که می‌گویند: اگر آبی دستش باشد و نعوذبالله فحاشی کند؛ حالت مولکول‌های آب به هم می‌خورد، اما این، از کجا دیده می‌شود؟! لذا معلوم است صورت ظاهر کسی نمی‌بیند، اما امروزه، این مطالب اثبات علمی شده است.

آن بحث زمین هم که ناله می‌کند و می‌خواهد آن کسی را که در آن، گناه کرده، ببلعد؛ علمی است و شما در آینده خواهید دید که اثبات می‌شود. لذا یکی دیگر از مطالب مراقبه، این است که همه محیط عالم، مراقب ماست و حتی زمان و مکان هم شهادت می‌دهد. حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(ع) در مورد تربت اُبی‌عبدالله(ع) بیان می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) جَعَلَ ثُرْبَةَ جَدِي الْحُسَيْنِ (ع) شِقَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ» [4] خدا در تربت اُبی‌عبدالله(ع)، شفاء برای هر مرضی قرار داده است. حالا این شفا کجای این خاک است؟ اما این را حضرت صادق القول و الفعل، امام معصوم، آن علم مطلق خدا می‌فرمایند؛ پس زمان و مکان و ... همه شهادت می‌دهند.

هشدار به وهابیت: با اعدام شیخ نمر، عربستان به هم می‌ریزد!

لذا اگر کسی عاقل باشد، برایش همین بس است که یکی از حالاتی که بزرگان می‌گویند: در مراقبه رعایت کنید، تجربه دیگران است. این‌که بیان می‌شود: «التجربة فوق العلم»، دلیل و برهانش این است که انسان ببیند حاسدین عالم کجا هستند تا عبرت

بگیرد. امروز در یکی از خبرگزاری‌ها، کنگره‌ای بودیم و بعد از این کنگره، مصاحبه‌ای، در مورد شیخ نمر، این عالم بزرگوار حجازی که وهابی‌ها گفتند: باید کشته شود و به شهادت برسد، با بنده کردند. گفتیم: برای ما دردناک است، اما من بشارت می‌دهم که اگر این کار را انجام بدهند، به زودی عربستان به هم می‌ریزد.

اگر این مطلب به گوششان برسد، خوب است. حالا عیبی ندارد که به نفع خودشان است، بگذارید یک جا ما به نفع وهابیت کار کنیم. ما بعضی وقت‌ها حرفی می‌زنیم و حتی آن طرف آبی‌ها در خبرگزاری‌هایشان می‌نویسند. حالا این را هم به گوش این وهابیت ملعون برسانند، خوب است. اگر دولت سعودی، عاقل باشد، این کار را نمی‌کند. این، برای ما درد است که ایشان به شهادت برسد، اما به شما بشارت بدهم با کاری که آن‌ها انجام بدهند و ایشان را به شهادت برسانند، به زودی عربستان به هم می‌ریزد و این حال تغییر می‌کند.

عبرت گرفتن و پرهیز از فریب خوردن توسط دنیا!

لذا یکی از چیزهایی که اولیاء خدا در بحث مراقبه می‌گویند، عبرت گرفتن است. داریم که شماتت نکنید، اما عبرت بگیرید. اگر عبرت بگیریم، از خود می‌پرسیم: الآن شمر کجاست؟! الآن یزید کجاست؟! وهابیت خیلی می‌خواستند یزید را برگردانند، اما نتوانستند و نمی‌توانند، «اللَّهُمَّ الْعَنْ ... وَ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، اما ببینید الآن اُبی‌عبدالله (ع) کجاست؟! لذا یکی از مطالب عبرت در باب مراقبه، این است که انسان از گناه‌کاران عالم هم عبرت بگیرد «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» [5]. از یک طرف ببیند حال گناه‌کاران به کجا کشیده شده و از طرفی دیگر ببیند حال متقین عالم به کجا کشیده شد؟

پس یکی از نکات الهی در باب مراقبه، عبرت گرفتن است که این نکته، نکته بسیار بسیار مهمی است و اگر در آن، تأمل کنیم، واقعاً برنده خواهیم شد؛ چون عبرت، عامل می‌شود که غرور دنیا، انسان را نگیرد «إِنَّ فِي الْعِبْرَةِ بِالْتَّقْوَى مَنَعٌ مِنْ غُرُورِ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا تَسْتَرْجِعُ أَبَدًا مَا حَدَّثَتْ بِهِ مِنَ الْمَحَاسِنِ، وَ تَزَعُجُ الْمُطْمَئِنِّ إِلَيْهَا وَ الْقَاطِنِ» [6]، یکی از خصایص عبرت، این است که اگر انسان، عبرت بگیرد؛ می‌داند دنیا، ظواهری دارد که همواره انسان‌ها را فریب می‌دهد، لذا از فریب دنیا پرهیز می‌کند. چون آن کسی که مراقبه می‌کند، می‌فهمد دنیا، به کسی که دلبسته به دنیا شده، نه تنها اجازه نمی‌دهد در آن، جا خوش کند؛ بلکه او را بیرون هم می‌کند. لذا یکی از مطالبی که در باب مراقبه، خیلی مهم بود؛ این است که انسان، از حال بدان و خوبان عالم عبرت بگیرد.

یکی از بهترین راه‌های مراقبه: با دید عبرت، به قبرستان رفتن!

اولیاء خدا یک مطلب دیگر را هم بیان می‌کنند، می‌گویند: برای این‌که انسان مغرور نشود، خوب است که زیاد به قبرستان برود و این، یکی از راه‌های مراقبه است. به کسانی هم که می‌گویند: چرا مردم را به مرگ دعوت می‌کنید، توجه نکنید؛ چون این‌ها دعوت به مرگ نیست. اتفاقاً کسانی که از طریق رفتن به قبرستان، مراقبه می‌کنند، عملشان کم که نمی‌شود، بلکه زیاد هم می‌شود. چون مؤمن وقتی می‌فهمد آخرش این‌جاست، می‌گوید: بالاخره من هم دیر و زود، باید این‌جا بیایم. اما آن کسی که فکر می‌کند دیر به قبرستان خواهد رفت، وقتی ملک‌الموت می‌آید، می‌بیند چقدر زود گذشت! گاهی وقتی ملک‌الموت، حضرت عزرائیل (ع) حتی برای انبیاء الهی، آن هم کسانی مثل حضرت نوح با آن همه عمر، آمده و از آن‌ها سؤال کرده، بیان کردند: فقط مثل این می‌ماند که من از این سایه در این آفتاب آمدم!

عجیب است که حسب روایات شریفه دارد که همه، بدون استثناء، در لحظه مرگ، بلافاصله، تمام اعمالشان، از کوچکی تا آن لحظه‌ای که مرگشان است، یکی بیست سال، یکی سی سال، یکی پنجاه سال، یکی صد سال و ... همه این‌ها مثل یک فیلمی که با سرعت می‌گذرد، از جلوی چشمشان می‌گذرد و محتوای آن را می‌بینند - مگر این مردن چقدر طول می‌کشد؟! -

چون به من امر کردند این را بگویم، بیان می‌کنم که بنده، خودم یک بار این را امتحان کردم. آن موقعی که تیر خوردم و جان من بالا آمد؛ این مطلب را دیدم. من جان‌کندن را احساس کردم، اما به گونه‌ای نرم بود. آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی گفتند: احساس کردی؟ گفتیم: بله. گفتند: درد هم داشتی؟ به ایشان گفتیم: خیر. فرمودند: بله، برای مؤمن و غیرمؤمن، جان‌کندن هست؛ منتها کافر، درد دارد و ... البته ما آن‌جا گفتیم: دعا کنید که آخر و عاقبت ما ختم به خیر شود، آنجا که جبهه بود و نشد.

در آن لحظه، من هیچ صدایی نمی‌شنیدم، یک تیر خورد و از گردن و دهانم رد شد و از چشمم بیرون آمد و افتادم. هیچ صدایی از اطراف نمی‌شنیدم، اما تمام لحظات عمرم با کیفیت جلوی چشمم آمد که هنوز هم یادم هست که در همان لحظه که به قدر افتادن من بود، چه چیزهایی دیدم. دیگر داشت تمام می‌شد که بعد یک یا حسین گفتیم و جانم برگشت؛ دقیقاً مثل این‌که یک چیزی به بدن برگردد. تازه آن موقع وحشت کردم و سر و صدای اطراف را شنیدم. لذا در روایت داریم: همه، این جان‌کندن را می‌بینند که عجب دنیای فریبنده‌ای بود. هیچی در آن نبود. پس آن لذت‌ها کجاست؟! پس آن خانه کجاست؟! پس آن ماشین و ویلا و باغ و ... کجاست؟! هیچ چیزی دیگر نیست.

بیان کردم: وقتی حضرت عزرائیل (ع) از انبیائش سؤال می‌کند - این مطلب مخصوصاً به امر خداست و إلا او جرأت ندارد از انبیاء سؤال کند، بلکه پروردگار عالم می‌گوید سؤال کنید - که ای نبی‌الله! حال دنیا را چگونه دیدی؟ می‌گوید: گویی یک لحظه بود که از سایه به آفتاب آمدم! لذا آن کسی که می‌فهمد یک لحظه است، اتفاقاً تلاشش بیشتر می‌شود. می‌گوید: چون می‌خواهم یک عمر آن‌جا باشم، باید آن را آباد کنم. لذا این‌که می‌گویند: می‌خواهیم یک عمر در این دنیا زندگی کنیم، باید بدانند عمر حقیقی آن طرف است که دیگر همیشه باید آن‌جا باشی، این که عمر نیست، لذا تلاششان برای انجام اعمال بیشتر می‌شود.

پس خودتان را عادت بدهید که به قبرستان بروید. فقط هم سر قبور شهدا نروید؛ چون شهدا قبورشان حالات خاص خودش را دارد. شما سر قبور اموات دیگر هم بروید. حتی یک موقع‌هایی سر قبور کسانی بروید که اصلاً نمی‌شناسید. در آن‌جا قدم بزنید. جاهایی بروید که اصلاً کسی به آن‌جا نمی‌رود. مثلاً چند سال است پدرشان مرده و بی‌انصاف‌ها اصلاً یادی از پدر و مادرشان که وجودشان از آن‌ها بوده، نمی‌کنند. خدا گواه است - این را هم برای شما بیان می‌کنم، عیبی ندارد، بیان کردن بعضی از چیزها خوب است، آن که

ناظر بر قلوب است می‌داند و من هم چون امر شده می‌گویم و الا نمی‌گفتم - بنده خودم صبح جمعه‌ها به بهشت زهرا می‌روم، گاهی که اتفاقاتی می‌افتد و دو هفته، صبح جمعه، بهشت زهرا و سر قبور اموات نمی‌روم، خودم حس می‌کنم که آن حال دیگر دارد آرام آرام از من جدا می‌شود. لذا اتفاقاً قبرستان به انسان نیرو می‌دهد، خلاف آن کسانی که می‌گویند: نیرو را از انسان می‌گیرد. بگذارید برای شما افشاگری کنم و پرده را بالا بزنم، قبرستان به انسان نیروی مضاعف می‌دهد. بعضی از آقایان می‌گفتند: چطور می‌شود آیت‌الله قاضی دائم وادی‌السلام می‌رود؟ انسان هفته‌ای یک بار می‌رود، کافی است. روحانی، طلبه، اهل علم باید با کتاب سر و کار داشته باشند - که باید هم داشته باشند و باید بسیار عالی و خوب هم درس بخوانند و شوخی هم نگیرند، به خصوص این زمانه که باید به شبهات کاملاً مسلط باشند - اما باید گفت: اتفاقاً خیلی از چیزها، حتی مطالب علمی را هم قبرستان به انسان می‌دهد.

لذا اولیاء الهی می‌گویند: یکی از راه‌های مراقبه، همین است که بروی ببینی هم ثروتمندان عالم و هم فقرا به این‌جا آمدند. برای همین نه فقر تو را ناراحت می‌کند، نه ثروت تو را مغرور می‌کند. این را هم ببینی که هیچ چیزی از دنیا را هم اجازه ندادند داخل قبر ببرید. صاحب عنوان‌ها این‌جا آمدند، حالا روی قبر هر چه می‌خواهند بنویسند، اما داخل قبر چه گفتند؟ موقع تلقین می‌گویند: اِسمع اِسمع اِفهم، یا فلان ابن فلان! داخل قبر به آن مرجع تقلید، به آیت‌الله العظمی بروجردی، به آن امام‌العارفین و ... نگفتند: اِسمع، اِفهم یا آیت‌الله العظمی فلان! به دیگران نگفتند: اِسمع، اِفهم یا دکتر فلان! یا سردار فلان! یا پروفیسور فلان! و ...، هیچ این حرف‌ها نیست. اسم خودش را می‌گویند و اسم پدر، فامیلی او را هم نمی‌گویند. اگر هم زن باشی، می‌گویند: اِسمع، اِفهم یا فلان بنت فلان! همین و تمام شد. پس آنچه که تو تصور می‌کردی در دنیا بود، همه تمام شد.

البته رفتن به قبرستان هم حال می‌خواهد و این که با چه حالی بروی، مهم است. البته نه این که حال داشته باشی بروی یا نروی، در مورد آن که باید خودت را ترغیب کنی که حتماً بروی، اما به تعبیر امروزی‌ها، این که با چه حال و نگاهی بروی، مهم است. اگر با این نگاه بروی که عبرت‌گیری، آن‌وقت است که دیگر این حال مراقبه، برای انسان به‌وجود می‌آید.

آثار کتابت اعمال در مراقبه! از مطالب دیگری که اولیاء خدا بر روی آن تأکید کردند که برای مراقبه باید بیان شود، این است که انسان، اعمالش را مکتوب کند. چرا مکتوب کند؟ مکتوب کردن عمل چه خصوصیتی دارد؟ یعنی شب به شب اعمال را بنویسی و بگویی: من امروز این کارها را انجام دادم، این‌طور شد و ...

بیان کردند: در کتابت اعمال، سه خصلت وجود دارد: اندازه گناه و ثواب خودت را خودت به دست می‌آوری، قبل از این‌که به تو بگویند. «حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا» [7]. خودت حسابگر خوبی می‌شوی، می‌فهمی که گناهانت چقدر است و به تعبیر عامیانه خودت می‌فهمی چند مرده حلاجی! اولیاء الهی می‌گویند: وقتی شما خودت اعمال را حساب می‌کنی، فردای قیامت طلبکار نمی‌شوی و دیگر بیهوده لب به اعتراض نمی‌گشایی. کاری کنیم که اگر اعضاء و جوارحمان نعوذبالله گناه و خطایی کردند، اول توبه کنیم، بعد هم دیگر فردای قیامت شهادت ندهند. می‌دانید راهش چیست؟ می‌دانید چرا اعضا و جوارح لب به سخن می‌گشایند؟

اولیاء خدا حسب آیات و روایات شریفه می‌گویند: علت العللی که اعضا و جوارح انسان علیه خودش لب به سخن می‌گشایند، این است که انسان تا پرونده خود را می‌بیند، اعتراض می‌کند و می‌گوید: نه. تا می‌گوید: نه، این دست شروع به سخن گفتن می‌کند و دیگر جای انکار نمی‌گذارد. اگر خدای ناکرده گناه کردی، خود کتابت به شما می‌فهماند و خجالت‌زده می‌شوی، لذا باعث می‌شود برای جبران آن، تلاش کنی و دیگر آن گناه را انجام ندهی. اگر هم کار خوبی را انجام دادی، ابتدا یک فرحی در درون تو به‌وجود می‌آید که الحمدلله این کار را انجام دادم، البته نه این که بخواهی ریا کنی، بلکه حالا که این شادی را حس کردی، تلاشت مضاعف می‌شود برای این‌که این عمل را زیاد کنی و اعمال دیگری را هم انجام دهی.

کار خیری که خیر باشد؛ سبب جلوگیری از گناه می‌شود!

یکی از مراحل دیگری که اولیاء خدا در باب مراقبه بیان می‌کنند، این است که مراقب باشید کار را برای خدا انجام بدهید. چون کار برای خدا، هم خودش مراقب شماست و هم عامل می‌شود که شما همیشه مواظب باشید. خدا گواه است این‌طوری است، خودتان هم امتحان کردید و دیدید. یک کاری که واقعاً و صددرصد برای خدا انجام دادید، هیچ کسی هم ندیده و از روی دلسوزی، به همسایه‌ات که گرفتار است، دختر دم‌بخت دارد و ... کمک کردی؛ آن عمل باعث شده که گاهی اگر انسان خواسته نعوذبالله خطایی کند، یک‌باره جلوی کار او را بگیرد.

لذا همان‌طور که در جلسه گذشته بیان کردم، پیامبر اکرم، محمد مصطفی(ص) در باب مراقبه بیان فرمودند: روزتان را به کار خیر شروع کنید و شب‌تان را هم به کار خیر ختم کنید تا خداوند به ملائکه بگوید: اگر گناهی مابین آن داشته، آن را ننویسید. اولیاء خدا می‌گویند: دلیل این مطلب، این است که کار خیر عامل می‌شود که اگر یک موقعی هم خدای نکرده می‌خواهی گناهی انجام دهی، یا وسوسه شدی؛ اصلاً آن گناه را انجام ندهی. البته این به این شرط است که آن کار خیر را فقط برای خدا انجام دهی. پس کار برای خدا، کار الهی، کاری که هیچ کس متوجه نشود، جلوی انجام گناه را می‌گیرد. لذا یک نکته بیان کنم که خیلی جالب است. خدا مرحوم ابوی را رحمت کند. ایشان فرمودند: یک مرتبه به آیت‌الله العظمی شاه آبادی بیان کردند: آقا جان! ما نمی‌توانیم مراقبه کنیم، یک نسخه‌ای به ما بدهید که ما یک کاری کنیم که آن کار باعث شود مراقبه از خود داشته باشیم.

آقا فرمودند: کار خیر کنید، کار خیر عامل می‌شود گناه و بدی نکنید. وقتی اعضاء و جوارح‌تان، به خیر عادت کرد؛ به خودی خود از شر دور می‌شود و این، یک قاعده است. لذا آقا فرموده بودند: کار خیر، زیاد انجام دهید؛ خود کار خیر مراقبتان می‌شود و نمی‌گذارد که دیگر گناه کنید؛ منتها کار خیری که فقط برای خدا باشد. خیلی جالب است، خدا مرحوم آیت‌الله دزفولی را رحمت کند، ایشان می‌فرمودند: کار خیرتان، خیر باشد! من می‌دانستم مطلبی پشت این جمله ایشان هست، یک بار مخصوصاً سؤال کردم که آقا! کار خیرتان، خیر باشد، یعنی چه؟! کار خیر که خودش خیر است؟

فرمودند: خیر، آن است که فقط برای خدا باشد. لذا اگر برای نفست شد، خیر نیست، بلکه شر است. پس اگر کار خیری را برای

نفس خودت انجام دهی؛ چون مثلاً خوشم می آید که دست این و آن را بگیرم و ...، باید بدانی که این کار، برای تو، شر می شود. چون آرام آرام، انتظار داری که او تو را تحویل بگیرد، چون تو کار خیر کردی. لذا کار خیرت، خیر باشد؛ یعنی فقط برای پروردگار عالم باشد و هیچ کسی را در آن، شریک قرار ندهی، حتی نفس خودت را. آن وقت است که غوغا و محشر می شود. خدا شاهد است، یک زندگی می کنی که عالی و ملکوتی است. در این دنیایی که همه دارند به جان هم می افتند، فقط تویی و خدا! به به! حلوه! حلوه! چه شیرین است! اگر کار برای خدا باشد، خودش هم بلد است و تو را حفظ می کند. خدا به همان کار خیر می گوید: نگذاری بندهام گناه کند و به این ترتیب مراقبه به وجود می آید.

پس یکی از راه های مراقبه همین انجام کار خیر است. عزیزان! از همین الآن نیت کنیم؛ چون بیان شده: «إنما الأعمال بالنیات» [8]. نیت کنیم هر عملی انجام می دهیم، فقط برای خودش باشد. به آن مباحث اخلاص مراجعه بفرمایید، آن مباحث غوغا بود. اگر انسان این طور باشد و واقعاً کارش الهی شود، دیگر چشم انتظاری از کسی ندارد که دیگران بگویند: به به! چون یکی دیگر به آن ها به به گفته که اگر همه عالم هم جمع شوند و به به هایشان را هم روی هم جمع کنند، یک به به او نمی شود. حتی خوبان و قدیسان عالم هم جمع شوند و به من و تو به به بگویند، یک به به پروردگار عالم نمی شود. او بگوید: بندهام کارش خوب است و امضاء کند، تمام است. پس یکی از حالات مراقبه که اولیاء الهی روی آن، تأکید می کنند این است که کار برای خدا باشد. این مطلب، خیلی مهم است، گفتنش آسان است، اما باید ببینم آیا واقعاً می توانیم کار را برای خدا انجام دهیم؟! کار برای خدا؛ یعنی از هیچ احدی انتظار نداشته باشیم، نه از همسرمان، نه از فرزندانمان، نه از شاگردمان، نه از استادمان، نه از بالا دستانمان، نه از پایین دستانمان، نه از همسایه مان و حتی نه از اعضاء و جوارحمان.

فردی داشت با حاج شیخ جعفر مجتهدی راه می رفت. یک باره بر روی زمین افتاد، بعد گفت: آقا! من در این هفته چند مرتبه است که بی خودی بر زمین می افتم، می ترسم تعبیر این باشد که بگویند: هر چه سنگ است، برای پای لنگ است. ایشان ترش کردند و فرمودند: دیگر نمی افتی! فرمودند: یک بار هم خدا برای تو خیر خواست و خودت نخواستی. می دانی برای چه می افتادی؟ برای این که تو با آن پایت می رفتی که فلان کار خیر را انجام می دادی - ما این ها را نمی فهمیم یعنی چه، شاید یک نفر بشنود و مسخره هم بکند - خدا خواست ببیند وقتی زمین می افتی، شکایت می کنی که حالا یک کار خوبی هم کردیم، باید این طوری شویم یا خیر؟ کما این که چند بار تو به خدا همین را گفتی. خودش هم اقرار کرد که چند بار گفته ام.

آقا فرمودند: تو وقتی زمین می افتی، برای این است که خدا می خواهد به تو بگوید: عملت برای من نیست! اگر عمل برای پروردگار عالم باشد، حتی از اعضاء و جوارح هم نباید انتظار داشته باشی. یعنی اگر اعضاء و جوارح مریض هم شدند، نباید بگویی: خدایا! من که این همه کار خوب انجام می دادم، چرا این همه مشکلات سر من می آید؟! من نمی دانم چه گناهی کردم که باید این همه سختی بکشم؟! ابداً نباید این ها را بگویی، این ها کفر است.

اصلاً دید اولیاء را نگاه کنید، با دید ما خیلی فرق می کند. حال آن ها چه حالی است! چطور نگاه می کنند! حتی بلایایی که ما به ظاهر می گوئیم بلاست، آن ها به دید امتحان می بینند، می گویند: خدا می خواهد ببیند بابت آن کاری که برایش انجام دادی، حالا طلبکار هستیم یا خیر؟ تو حالا دو بار زمین افتادم، می گویم: خدایا! من دیگر چرا؟! منی که دست یک عده را گرفتم، چرا ورشکست شدم؟! منی که خیلی چیزیه تهیه کرده بودم، چرا این بلا برایم افتاد؟!

لذا حتی از اعضاء و جوارح خودت هم نباید انتظار داشته باشی. این که می گویند: این دستت داد، دست دیگریت نباید بفهمد، منظور همین است و الا بالاخره دست انسان، عضو خودش است و می فهمد. پس این دستی که داد، حتی دیگر نباید بگوید: من دادم و اصلاً نباید انتظار داشته باشد. این مطلب، خیلی تمرین می خواهد که انسان این حال را پیدا کند و همه کارهایش خدایی می شود. اولیاء خدا مطالبی را بیان فرمودند که من باید بیان کنم، ولی می ترسم که نیت هایمان خراب شود. اما سعی کنید این طور نشود. اگر کارهایمان برای خدا شد، بدانید عالم در تسخیر شماست، البته نه این که شما عالم را بخواهید، ولی اصلاً شما اراده هم نکنید، آن ها شما را به مکه، کربلا، مشهدالرضا و ... می برند. اراده نکنید، ولی آن ها به شما نفس یا ید شفائی و ... می دهند. اما مهم این است که باید کارها برای خدا باشد. البته اولیاء خدا این مطالب را نمی خواهند و گاهی هم وحشت دارند که نکند این ها نقل و نبات های بین راه باشد و سر ما را با دو شکلات گرم کنند و غافل شویم.

لذا خدا گواه است هیچ ولی خدایی طی الارض نخواسته و نمی خواهد. طی الارض را به آنان می دهند. بارها بیان کردم: طوری هم می دهند که اصلاً نمی فهمند. یک باره می بیند در حرم حضرت ثامن الحجج است، تعجب می کند، نیشگونی از خود می گیرد که نکند خواب است. سؤال می کند: ساعت چند است؟! به در و دیوار دست می زند. کم کم می فهمد که انگار خواب نیست. به سرش دست می زند که ببیند خونی نیامده باشد، می بیند هیچ اثری از خون نیست. می گوید: پس این جا کجاست؟! چطور شد؟! بلند می شود راه می رود و به سمت ضریح می رود، می فهمد که انگار راستی راستی به حرم آمده است. لذا خودش هم نمی داند چه زمانی این طور شده است! آن کسی که نمی فهمد، شاید در ابتدا کمی خوشحال شود. اما آن کسی که می فهمد، سریع توبه می کند و از این خوشحال نیست، می گوید: خدا داد، داد! نداد هم نداد.

لذا برای اولیاء خدا فقط کار برای خدا مهم است. اما خصوصیت آن هم این می شود که عالم در دست اوست. البته این طور نیست که خودش بخواهد عالم در دستش باشد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. بنده خدا باشیم، عبد خدا باشیم، مراقبه کنیم. پس یکی از راه های مراقبه، کار را فقط و فقط برای خدا انجام دادن است. در روایت شریفی، وجود مقدس مولی الموالی، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (ع) می فرمایند: «إن لیلک و نهارک لله عامل للمراقبة»، اگر شب و روزت برای خدا شد؛ یعنی هر لحظه فقط به یاد خدا بودی و هیچ کس دیگری را ندیدی، این، عاملی برای مراقبه می شود. لذا اگر می خواهی مراقبه برایت به وجود بیاید، این است که اعمال را فقط برای خدا انجام بدهی. بعد می فرمایند: «فاقسم بین عملک و راحتک الله جل جلاله» ما بین کار و راحتت را تقسیم کن و به یاد خدا باشد. اولیاء خدا در این باره به آیه شریفه «فإذا فرغت فانصب» اشاره می کنند. یعنی در همان حال هم به یاد خدا باش. در استراحتت، در کارت، در شبت، در روزت و ... همیشه به یاد خدا باش. این، پر از معناست.

البته همان‌طور که بیان کردم این که انسان همه کارهای خود را برای خدا انجام بدهد، سخت است و تمرین می‌خواهد. باید طوری باشد که دیگر دستت هم خوشش نیاید، باید بگویی: این کار برای خدا بوده، به تو چه ربطی دارد؟! تو اعضاء و جوارحی هستی که پروردگار عالم تو را خلق کرده، پس خوشت نیاید که مدام بگویی: من دست فلانی را گرفتم و وقتی او را نگاه می‌کنی، خواهی که او از تو تشکر کند. بلکه با خود بگویی: این‌ها لطف خدا بوده و من اعضاء و جوارحی را که برای خودش بوده، در راه خودش خرج کردم. پس این که من گناه نکردم، هنر نکردم. فقط هنرم این بوده که این اعضاء و جوارح را که برای خود پروردگار عالم بوده، در راه خودش قرار دادم. عبد خدا این را می‌گوید. اگر انسان، این را در وجودش، تمرین کند، بسیار زیبا می‌شود! پروردگار! ما را از بندگان خالص خودت قرار بده.

کلید ورود به قلب امام زمان(عج)!

یکی از راه‌های مراقبه دائمی، توسل دائمی است. یک کاری کن که علاوه بر ایا نکه همیشه به یاد خدا هستی، مدام، در شب و روز، به آقا جان متوسل شوی. به آن آقایی که جد بزرگوارش می‌فرماید: «لو ادرکته لخدمته مادام حیاتی!»! لذا شب، روز، دائم به فکر آقا باشیم. یک عده این‌قدر یاد آقا هستند که دیگر نمی‌توانند در بستر بروند و می‌گویند: می‌ترسیم یک وقت در مقابل آقا، پایمان دراز باشد! لذا حضرت حجت گاهی غفلت الانیه به دوستدارانش می‌دهد که همبستر شوند و

تپش قلب اولیاء خدا دائم می‌گوید: یا مهدی! از نوک پا تا فرق سحر، مهدوی هستند. دائم یاد آقا جان باشید که این راه، راه بسیار خوبی برای مراقبه است. چون کسی که دائم یاد آقا جان باشد، می‌گوید: آقا جان! ما می‌خواهیم غلام و سرباز شما باشیم، مواظب ما باش که گرفتار نشویم. آقا جان! نکند من با این اعضاء و جوارح گناه کنم و قلب شما را بشکانم.

لذا این که می‌گوییم: هر شب با آقا جان حرف بزنید، یک تمرین است. شب‌ها موقعی که می‌خواهید بخوابید و به تعبیر عامیانه مسواکت را هم زدی و برق‌ها خاموش است، دقایقی با آقا جان حرف بزن. این هم که می‌گوییم آخر شب حرف بزنید، برای این است که اگر خوابیدیم و جان به جان‌آفرین تسلیم کردیم، وقتی ملک الموت می‌آید سینه را بو می‌کند، وقتی می‌بینند آخرین کلمات یابن‌الحسن بوده و با آقا جان صحبت کرده، دیگر جان ما را سخت نمی‌گیرد.

آقا جان را به مادرش خیلی قسم بدهید و این را ترویج کنید. خدا شاهد است، نرجس خاتون(س)، کلید ورود به قلب آقا جان، امام زمان(عج) است. لذا تا می‌توانید برای مادرشان فاتحه بخوانید و به ایشان توسل کنید که خیلی اثر دارد. اگر هم خیلی وضعتان خراب است و مأیوس هستید که آقا شما را می‌پذیرد یا نه (گرچه در مورد آنان بیان شده: «و عادتکم الاحسان و سجتکم الکرم»، کریم، همیشه کریم است)، بگویید: آقا جان! یابن‌الحسن! به جان مادر پهلو شکسته‌ات قسمت می‌دهم...

.....

پینوشته‌ها

[1]. ق / 16.

[2]. الکافی : ۲ / ۳۳ / ۲ .

[3]. الکافی : ۲۰/۲۷۳/۲ .

[4]. الأمالي (للطوسي) / 318

[5]. حشر / 2

[6]. غرر الحکم : ۲۵۶۲.

[7]. بحار الأنوار : ۲۶/۷۳/۷۰ .

[8]. کنز العمال : ۷۲۷۲.